



۲۰۱۵/۱۲/۲۲

م، نعیم بارز

به رغم بی باوری ها،

احتمال صلح نسبی بین افغانستان و پاکستان محسوس است

دولت پاکستان بنابر خصلت بحران زای آن در طول عمرش نتوانسته به تناسب رشد جمعیتش و در رقابت سالم با دولت هند رشد اقتصادی و اجتماعی هماهنگ داشته باشد، با این وضع در حمایت دولت انگلستان و ایالات متحده امریکا همواره



سعی نموده از طریق نظامی گری و تروریست پروری به حرکت لنگ لنگان و به حیات فلاکت بار خود ادامه دهد. البته یکبار در اثر تجاوز دولت شوروی سابق در افغانستان، شانس به پاکستان یاری کرد که با استفاده از آن فرصت خود را در جامعه جهانی حامی مقاومت مردم افغانستان علیه تجاوز شوروی معرفی نماید و کمک های مالی و تسلیحاتی زیادی را از بخشی از دولت های جهان و بیشتر از همه از جانب ایالات متحده امریکا بدست آورد و در نتیجه از طریق کمک های همه جانبه و چشم پوشی امریکا توانست به تولید سلاح اتمی نیز دست یابد.

مگر دولت پاکستان بعد از شکست و خروج قوای شوروی از افغانستان هرچه کوشید، از طریق گروه های دست پرورده اش چه به اصطلاح تنظیم ها و چه طالبان، دولتی را در افغانستان مستقر کند که تحت نفوذش قرار داشته باشد اما موفق نشد. بالاخره سازمان القاعده تحت رهبری اسامه بن لادن که در رژیم طالبان در افغانستان نفوذ یافته و سنگر گرفته بود، واقعه تروریستی ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ را در نیویارک به راه انداخت که اینبار دولت امریکا و شرکای بین المللی اش ناگزیر به دخالت مستقیم نظامی علیه رژیم طالبان و سازمان القاعده در افغانستان گردیدند، این دفعه باز هم دولت پاکستان با بازی سیاسی دو پهلو یعنی ادعا و اظهار مبارزه با تروریسم ولی در حمایت از تروریسم و مخالفت با عملیات نیروی هوایی امریکا در آنطرف خط دیورند، توانست هر سال از امریکا در حدود یک ونیم میلیارد دلار باج دریافت نماید. دولت ایالات متحده امریکا که در جریان ده سال تعقیب سیاست های تاکتیکی کجدار و مریز در مبارزه علیه تروریسم نه تنها موفق به شکست تروریسم نشد بلکه در اثر باج دهی به پاکستان و فراهم سازی زمینه پول فراوان به طالبان از درک کشت کوکنار و تبدیل آن به تریاک و انتقال و فروش آن طور قاچاق توسط باند های مافیایی و غیره، بسیار طبعی بود که فعالیت های تروریستی شیوع بیشتری نماید.

بالاخره دولت امریکا متوجه گردید که بیش از این سالانه یکصد و ده میلیارد دالر مصارف کمر شکن جنگ در افغانستان و تلفات جانی سربازانش را نمیتواند تحمل کرده و پاسخ قناعت بخشی به افکار عمومی مردم امریکا ارائه نماید. لذا مؤقتاً راه حل را در این دید که با بدست آوردن چند پایگاه نظامی و نگاهداشتن ده هزار سرباز در افغانستان و پرداخت شش هفت میلیارد دالر مصارف سالانه مبارزه و جنگ با تروریسم را به دوش مردم و دولت افغانستان بگذارد.

اکنون طوریکه پیداست جنگ های ناعاقبت اندیش و نافرجام در افغانستان، عراق، لیبی و سوریه منجر به بی ثباتی منطقه و شیوع بی سابقه تروریسم شده است که پدیده ای بنام داعش با در آمد سرشار حاصل از نفت و باج و خراج، مجهز با لشکر وسیع و سلاح های مدرن همه مردم جهان را به ترس و هراس مرگبار مواجه ساخته است و اخیراً به واقعیت معلوم شد که پس از واقعه ۱۱ سپتمبر بار دیگر جنایات تروریسم از افغانستان و منطقه فراتر رفته، قتل و زخمی ساختن سه صد انسان مرد و زن و طفل در پاریس و کشتار چهارده نفر و زخمی نمودن بیست و سه نفر در امریکا از سوی داعش دامنگیر جهان شده است ولی معلوم شده که این پدیده تنها با جنگ های تاکتیکی و به اصطلاح زرگری از بین نخواهد رفت مگر اینکه دولت های قدرتمند جهان با دولت های حامی تروریسم به شکل قاطع برخورد و تصفیه حساب نمایند.

اگر بپذیریم که تنها از طریق جنگ و فشار حل مسئله تروریسم و بحران های موجود در جهان میسر نیست و نمی شود بساط تروریسم را در سرتاسر جهان کاملاً برای همیشه برچید، پس برای ریشه کن کردن آن ایجاب می کند تا در سطح ملی و بین المللی مبارزه فعال فرهنگی، اقتصادی، سیاسی همه جانبه و دوام دار صورت گیرد و این در صورتی ممکن خواهد بود که در سیستم تعلیم و تربیت جهان تغییرات کیفی وارد گردد و نهاد های رسانه ای جهان علیه جنگ و خشونت و دفاع از صلح و زندگی همزیستی مسالمت آمیز میان همه مردم جهان نقش برجسته ای در پیش گیرند. از لحاظ اقتصادی یک تعادل نسبی در سطح جهان بعمل آید و از شکاف عمیقی که در حال حاضر شرق و غرب را در برابر هم قرار داده یک تجویز عادلانه و انسانی جست و جو، تشخیص و به منصه اجراء قرار گیرد.

اما در حال موجود و در قدم نخست می باید دولت های حامی تروریسم چون دولت پاکستان از جانب دولت های قدرتمند جهان مورد فشار قرار گیرند که نه تنها از هر نوع حمایت شان از افراد و گروه های تروریستی، دست بردارند بلکه خود نیز در مبارزه برای از بین بردن فعالیت های تروریستی اقدام لازم را به عمل آورند.

در این ارتباط و مسئله دخالت بیشرمانه پاکستان در امور افغانستان تا جائیکه دیده و شنیده میشود اکثر افغان ها از داخل و خارج و بخصوص کسانی که از طریق تلویزیون طلوع ظاهراً به مقصد روشن ساختن اذهان مردم و چگونگی ادامه جنگ و بحران دعوت میشوند آنها همواره از موضع بدبینی یک نواخت و تکراری سخن گفته که جز یأس و نا امیدی چیزی از سخنان شان حاصل نمی شود. مثلاً در ارتباط به کنفرانس سران کشور های قلب آسیا منعقد اسلام آباد، کسانی در تلویزیون طلوع در باره مذاکرات صلح میان افغانستان و پاکستان سخن می گویند که شاه بیت سخن شان اینست: «چون گروه های تروریستی طالبان در فصل زمستان بشدت و وسعت عملیات شان را ادامه داده نمی توانند به این لحاظ حکومت پاکستان زمینه مذاکره صلح را با افغانستان پیش کشیده است تا دولت افغانستان را در خوش خیالی غافل نگاه داشته و در فصل بهار با امکانات وسیع تر و تدارکات بیشتر حملات همه جانبه شان را از سر گیرند»

کنفرانس قلب آسیا، فرصتی برای اعتمادی سازی



اینگونه استدلال ها و تفسیر پردازی های سیاسی ناشی از همان شیوه دنباله رویی و دگماتیسم بوده که در میان بسی به اصطلاح روشنفکران افغان دستکم از سال های ۱۳۴۴ بدین سو بیک نوع عادت مبدل شده، تا جائیکه تحولات در کشور، منطقه و جهان هم نتوانسته باعث تغییر روش آنها شود. چنانکه بسی به اصطلاح مفسرین سیاسی با گفتن اینکه «بار ها نیت دولت پاکستان از سوی دولت افغانستان آزموده شده و نتیجه مثبت در بر نداشته، بناءً به زعم آنها تکرار مذاکره در جهت صلح بیهوده است»

وقتی پرسیده میشود که پس راه حل چیست؟ جواب شان معمولاً اینست که به مردم باید تکیه کرد و مردم را در جهت دفاع از وطن متحد و بسیج ساخت. ولی نمیگویند چگونه؟ شاید منظور شان از متحد ساختن مردم، دولت ملت سازی

به گونه دولت ملت های کشور های صنعتی تکامل یافته باشد که رسیدن افغانستان از امروز تا رسیدن به آن موقعیت ده ها سال را در بر خواهد گرفت که هویت های قومی و قبیله وی جامعه ما به صورت فردی در آید و به مفهوم امروزی آن به یک دولت ملت تکامل یافته تبدیل شود ولی آیا تا آنوقت مردم غرق در فقر و در زیر تیغ و آتش تروریزم تن دهند؟ البته این حالت برای قدرتمندان و ثروت اندوزان که در مصونیت بسر می برند و از حاصل جنگ و بحران از هیچ به همه چیز و صاحب میلیون ها دالر و بلند منزل ها و شهرک ها شده اند نعمت بار است، مگر سؤال اساسی همین است که اوضاع فلاکتبار مردم تا چه وقت به همین منوال ادامه یابد؟ آخر صبر اکثریت مردم هم اندازه ای دارد.

همچنان گفته می شود که بیش از بیست بار نیت پاکستان در جهت صلح آزموده شده و معلوم شده است که دولت پاکستان تا به اهداف استراتژیک خود در افغانستان دست نیابد و مسئله خط دیورند حل نشود پاکستان حاضر به صلح نخواهد شد. این نوع موضعگیری های یک جانبه بدون کدام راه حل منطقی و عملی، نهایت خسته کن شده است زیرا این نوع بحث ها بجای روشنگری، هرچه بیشتر به تاریکی بردن مردم است. سیاست صحیح این خواهد بود که اگر صد بار مذاکره به نتیجه نرسد نباید در، مذاکره را بروی خود بست و نباید حقانیت و منطق خود را زیر سؤال قرار داد.

اگر واقع بینانه به مسایل نگاه کنیم بعد از رویداد تروریستی پاریس، در موضع گیری های دولت های قدرتمند جهان یک مقدار تغییرات جدی در مبارزه علیه تروریزم رونما گردیده است و تحت فشار هایی از داخل و خارج برای ادامه سیاست

های دو پهلوی دولت پاکستان هم دیگر جای باقی نمانده است. گروه طالبان نیز دیگر وحدت سابق خود را از دست داده و از هم پاشیده و به دسته های کوچک در جنگ با دولت و هم با جنگ و جدال میان خود قرار گرفته اند و برای اولین بار است دیده میشود که با گذشت سال ها، مقام داران سیاسی حکومت هند و پاکستان در کنفرانس کشور های قلب آسیا دور یک میز با هم می نشینند و باهم به مذاکره می پردازند.

همچنان بعد از پانزده سال سعی و تلاش سر انجام دولت افغانستان، پاکستان، هندوستان و ترکمنستان پروژه tapi را در ترکمنستان به امضاء رساندند که از طریق خط پایپ لین صدور گاز از ترکمنستان با عبور از خاک افغانستان، پاکستان به هند میرسد. پس بی تردید این پروژه بزرگ بر روابط اقتصادی سیاسی چهار کشور مذکور و حتی در منطقه دگرگونی های عمیقی را در پی خواهد داشت.



بنابر آنچه تا اینجا گفته شد احتمالاً پاکستان تحت فشار اقتصادی و کمبود انرژی و تهدید تروریزم از داخل و فشار هایی از خارج، دریافت خواهد بود که افغانستان مسکه و پنیر نیست که آنرا نرم و آسان به کام خود فرو برد، بلکه همانگونه که روسیه با خیال خام نتوانست آنرا به کام خود ببلعد، بالعکس از هم پاشید، پاکستان نیز بدتر از آن، چنان از هم خواهد پاشید که به هیچ وجه دیگر نتواند خود را جمع و جور نماید.

خلاصه هر جنگی را روزی پایانی فرا می رسد و جنگی را که دولت پاکستان علیه مردم افغانستان به راه انداخته است استثنایی نیست، تجارب تاریخی میرساند که تداوم و سرنوشت دولت ها نیازمند به الگو های انسانی است و ساختن جامعه و تداوم نظام سیاسی قطعاً و جبراً نیازمند مصلحت، کنار آمدن، مذاکره و مسامحه کردن و حقوق بین الدول و میثاق های جهانی را محترم شمردن و با دوستان و دشمنان روابط سیاسی برقرار کردن و حتی جبراً بعضی معاهدات بین المللی را پذیرفتن ولو خلاف خواستهای دینی مذهبی و ایدئولوژیکی باشد، این اقتضا و لازمه فلسفه وجودی دولت ها در جهان امروز است.

پایان